

پیشخوان

پهلوی دوم و **رژیم صهیونیستی**

در آیینه یک اثر نوانتشار

رابطه‌های که

نباید آشکار می‌شد!

■ **محمد رضا کاتبی**



اثری که هم‌ایک در باب آن سخن می‌رود، یکی از رازآلودترین موضوعات، در سیاست خارجی و حتی داخلی حکومت پهلوی دوم، که همانا ارتباط با کشور

اشغالگر اسرائیل است، را به بررسی نرفته است. توضیح آن است که این رابطه، به لحاظ گستره و حساسیت‌زا بودن آن، به ویژه در سطح جهان اسلام و عرب، هر گز نمی‌بایست بر ملا می‌شد و همین امر، بر اهمیت پژوهش‌هایی از این دست می‌افزاید. دکتر رضازارع فروغی - که پیش از این اثر «ارتباط ناشناخته» را، در موضوع روابط همه‌جانبه شاه با اسرائیل به رشته تحریر درآورده بود، در باب کتاب «امریکای کوچک» و در دیباچه آن، چنین آورده است:

«کتاب ارتباط ناشناخته، که به بررسی روابط رژیم پهلوی و اسرائیل می‌پردازد، در سال ۱۳۸۴ به همت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، در ۳۵۰ صفحه انتشار یافت و در برخی از همایش‌ها، مقام اول تاسوم را کسب کرد. این کتاب در باورقی روزنامه کیهان قبل از چاپ و در باورقی روزنامه جمهوری اسلامی بعد از چاپ، به طور کامل منتشر شد و قرار است به زودی، چاپ جدید آن انتشار یابد. اما از آنجا که حجم کتاب نسبتاً زیاد است، مسئولان مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، به نگرانده پیشنهاد کردند، کتاب را برای جوانان به ویژه دانشجویان عزیز خلاصه کند. کتاب پیش‌رو تحت عنوان امریکای کوچک، افزون بر خلاصه کتاب ارتباط ناشناخته، دو فصل جدید دارد، که آن را از کتاب ارتباط ناشناخته متمایز می‌کند. یکی فصل اول، تحت عنوان چگونگی

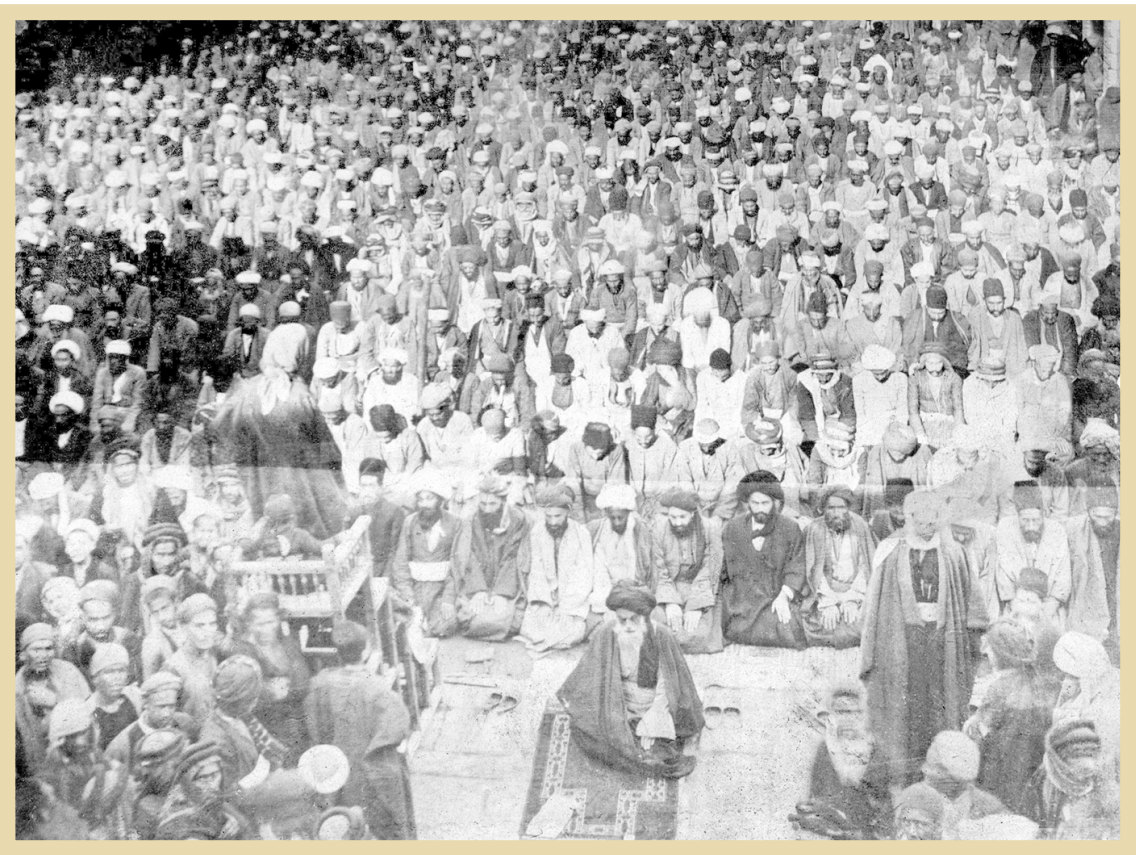


ملاقات پهلوی دوم با سرشناسه رژیم صهیونیستی به ایران

پیدایش صهیونیسم و اشغال سرزمین فلسطین، که به سه مقطع زمانی و تلاش صهیونیست‌ها با حمایت قدرت‌ها، برای دستیابی به عناصر اصلی تشکیل دهنده یک کشور، یعنی سرزمین، جمعیت و دولت می‌پردازد و دیگر، فصل پائینی، که تحت عنوان امریکای و شیطان کوچک، به موضوعاتی از جمله دلایل نگاه شاه به اسرائیل به عنوان امریکای کوچک و نگاه پس از انقلاب اسلامی به پدیده اسرائیل به عنوان شیطان کوچک، اشاره می‌یابد. این نشانه‌ها در اسرائیل به ارتباط با ایران، پیروزی انقلاب اسلامی بزرگ‌ترین گام استراتژیک در حمایت از فلسطین و… محورهای آسیب‌پذیری اسرائیل و در انتها، به پیش‌بینی حضرت تادمی (ره) و مقام معظم رهبری درباره آینده اسرائیل مبنی بر اینکه: «اسرائیل ۲۵ سال آینده را نخواهد دید» اشاراتی خواهد داشت. روابط ۳۰ ساله ایران و اسرائیل، به اندازه‌ای نشانه‌هاست، است که می‌توان آن را از اسرارآمیزترین و ناشناخته‌ترین روابطی دانست، که با هیچ یک از کشورهای دیگر و خاورمیانه قابل مقایسه نیست! یعقوب نیرودی به عنوان یکی از فعال‌ترین نمایندگان اسرائیل در تهران، که به مدت ۱۳ سال در ایران بوده است و این دوران را شادترین دوران زندگی‌اش می‌داند، در این باره اظهار می‌کند: اگر روزی به تو اجازه دهند از کارهایی که ما در تهران انجام داده‌ام، آگاه شوی، از آنچه می‌شنوی وحشت خواهی کرد و حتی نمی‌توانی آن را تصور کنی!… بنابراین، با توجه به مواضع اعلامی در برابر اسرائیل و جایگاه ویژه فلسطین در نزد مسلمانان و بحران آفرینی رژیم صهیونیستی و لزوم دشمن‌شناسی، ضرورت شناخت و فهم دقیق و عمیق تر شیطان کوچک از رویای مختلف به منظور تصمیم‌گیری و اتخاذ سیاست‌های راهبردی و رفتار مناسب در برابر آن، در حال حاضر و آینده، ضرورت مطالعه این روابط، بدیهی و آشکار است. در پایان بر خود فرض می‌دانم، تا از زحمات مسئولان محترم مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و متصدیان مؤسسه فرهنگی هنری مطالعات مردودشناسی، که نقش ویژه‌ای در به انجام رساندن پژوهش حاضر داشتند قدردانی و تشکر کنم.»

مقالات

گفت‌وگو ۸۸۹۸۴۲۷



نقدی بر کتاب تاریخ کلاس دهم جمهوری آذربایجان

وقایع نگاری تحریف‌آلود با حذف عنصر دین از رخدادها!

■ **محمد تقی توی**

کتاب تاریخ کلاس دهم جمهوری آذربایجان، اختصاص به یکی از پرکشمکش‌ترین و حساس‌ترین مقاطع تاریخی این کشور دارد. کتاب با روایت سال‌های ۳۰ تا ۵۰ قرن نوزدهم میلادی، که دوره تثبیت قدرت روسیه تزاری در قفقاز مسلمان است، شروع شده و تا سال ۱۹۱۸، که دوره برپایی جمهوری دموکراتیک آذربایجان است، ادامه می‌یابد. این دوره زمانی به سبب کوشش روسیه مسیحی، برای مقابله با مقاومت‌های مردمی و اسلامی قفقازتشیستان، از منظری سیاسی و به لحاظ تطورات و نِسادات فرهنگی ایجاد شده، که تا دوره معاصر نیز دامنه تأثیر آن ادامه دارد، از جنبه‌های فرهنگی

و با توجه به تبدیل جمهوری آذربایجان به یکی از مراکز مهم انرژی و صنعت از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی، از اهمیت فراوانی برخوردار است. این کتاب با توجه به دوره زمانی مورد اشاره و اهمیت‌های تاریخی آن، از جهت دیگری نیز اهمیت می‌یابد و آن تفاوتی است که در شیوه ارائه مطالب و تحلیل‌های مربوط به این دوره، به سیستم تاریخ‌نگاری دوران شوروی و در دوران پس از آن قابل مشاهده است. با بررسی کتاب تاریخ این مقطع تحصیلی در ویراست‌های پیشین، که مربوط به دوره شوروی و سال‌های استقلال است، می‌توان به چگونگی تحول گفتمانی تاریخ‌نگاران جمهوری آذربایجان پی برد. مقال پیش‌رو، ابعاد تعریف در این وقایع‌نگاری را بازخوانده است.

اگرچه در جایی اشاره می‌شود: «با توجه به وضعیت تخریبی، که توسط کشورهای متخاصم روسیه و ایران» ایجاد شد، از میزان جمعیت مناطق جنگی کاسته شد و بسیاری از افراد به سرزمین‌های جنوبی مهاجرت کردند، ولی لزومی به پاسخگویی به این پرسش که چرا مردم حاضر شدند از دست اشغالگر روسی به اشغالگران (!) ایرانی پناه ببرند؟ دیده نمی‌شود!

در فصل دوم کتاب، که مربوط به «قیام‌های انجام یافته، علیه استعمار در آذربایجان شمالی» است، چنین می‌خوانیم: «هر دو جنگی که میان روسیه و ایران، برای به چنگ آوردن ثروت‌های گرانبهای خاک مادری‌مان انجام می‌یافت، در خاک‌های آذربایجان- شمالی و جنوبی- انجام می‌شد» ولی برای این پرسش که چرا در بخش‌های شمالی علیه استعمار، عصیان‌هایی که تا چند سال دوام یافت به پا خاست ولی در اراضی جنوبی، هیچ‌گاه عصیانی علیه طرف دیگر جنگ که ایران بود رخ نداد؟ پاسخی یافت نمی‌شود! با وجود سیاست پیش‌گفته، گاه نویسندگان به اجبار معترف به وجود رابطه با ایران می‌شوند، از جمله در باره میرحسین‌خان



زندانی‌شدن شیخ شامل در باغستان

“

در کتاب درسی تاریخ جمهوری آذربایجان، اگرچه از نهضت شخصیت‌هایی چون شیخ شعبان، حمزه بیگ، میر حسین‌خان و شیخ شامل داغستانی نام برده می‌شود ولی هیچ اشاره‌ای به ریشه‌های اصلی این قیام‌ها، که انگیزه دینی در راس آنهاست، نمی‌شود و علل اصلی این حرکت‌ها، صرفاً در مسائلی مانند اجرا یا لغو قانون‌های جزئی اجرایی، خلاصه می‌شود!

طالشی و رجوع به به ایران. توضیح آن که حتی پس از جانشین سرزمین قفقاز، همچنان به امید این که روزی بازگشتی به سرزمین مادری اتفاق خواهد افتاد، نیروهای بومی و محلی، روابط خود را با ایران برقرار نگه داشتند. در بخشی از کتاب، نویسندگان با اشاره به تضییق‌ها و تعقیب‌هایی که نسبت به میرحسن‌خان طالش، از سوی یرمولف فرمانده قشون روس انجام می‌شد، گریختن او به ایران را روایت و به این نکته اشاره می‌کنند: «او منتظر موقعیت مناسبی بود، تا به کمک سپاه شاه ایران اقدامت خود را دوباره برپا کند»

■ **تلاش برای حذف عنصر مذهب از وقایع تاریخی!**

از جمله خصوصیات مکتب تاریخ‌نگاری جمهوری آذربایجان، که در این کتاب نیز نمود یافته، سعی تمامی است که نویسندگان، برای انکار نقش و عاملیت عنصر دین و دینداری، در رواد تاریخی این سرزمین به کار بسته‌اند. اگرچه فصل دوم کتاب، به قیام‌های ضروری مردمان مسلمان قفقاز اختصاص دارد و در ۳۳ صفحه از این قیام‌ها سخن می‌گوید ولی آنچه جالب توجه است، نبود اشاره‌ای به صبغه مذهبی این قیام‌هاست! در این صفحات، اگرچه از نهضت مریدان و شخصیت‌هایی همچون شیخ شعبان، حمزه بیگ، میرحسین‌خان ریشه‌شامل داغستانی نام برده می‌شود ولی هیچ اشاره‌ای به ریشه‌های اصلی این قیام‌ها، که همگی نشئت گرفته از روحیه مذهب و کفر این افراد است و ریشه در شخصیت‌های دینی آنان دارد، نمی‌شود و علل اصلی قیام‌ها را، صرفاً در مسائلی مانند اجرا یا لغو قانون‌های جزئی اجرایی، خلاصه می‌کنند! البته باید خدا را سپاس گفت، که این نویسندگان به حذف عنصر دین و دیانت در این قیام‌ها، رضایت داده‌اند و بر نهج سلف خود، که شیخ شامل و مبارزان همراه او را وطن‌فروشان می‌پیش‌مرعی نمی‌کردند، قدم نهاده‌اند! بر اساس این تاریخ‌نگاری که درباره شیخ شامل و نهضت اسلامی او، با لحن پراکنی‌های باقراق در روزنامه «کمونیست» شروع شد و با نوشتجات علمی (!) افرادی همچون رسول حمزاف و حیدر حسین‌اف، صورتی غیرقابل انکار به خود گرفت، شیخ شامل و همفکران و همزمانش، متهم به برهم زدن و از بین بردن دوستی خلق‌ها، تشبیه برای تجزیه داغستان و سایر اراضی مسلمان‌نشین از روسیه و الحاقش به جاسوسی برای انگلیس هستند!

از دیگر جلوه‌های حذف عنصر دین، نحوه تبیین قیام تنباکوست، بر اساس روایت این کتاب، قیام تنباکو بر اثر قیام مردم تبریز و الگوگیری بعدی سایر شهرهای ایران، با آن توجهی و تجاهل تمام و کمال نسبت صادر شده از سوی مرجعیت شیعه و نیز سخنرانی‌ها و اقدامات پیگیرانه روحانیت بومی، از جایگاهی برخوردار نیست. همین حالت را درباره قیام‌های سلطان‌اف‌ها، که در سال‌های آغازین قرن بیستم به وقوع پیوست، نیز شاهدیم. سلطان‌اف‌ها با تشکیل گروه‌های نظامی از اهالی محلی، به مقابله با زیاده‌خواهی‌های روس‌ها و ارمنه‌تازه آمده در منطقه قفقاز، که به قتل و غارت‌اهالی

درد

از مصادیق حذف عنصر دین در تاریخ‌نگاری رسمی جمهوری آذربایجان، نحوه تبیین قیام تنباکوست، بر اساس روایت این کتاب، قیام تنباکو بر اثر قیام مردم تبریز و الگوگیری بعدی سایر شهرهای ایران، به وقوع پیوسته است! در این روایت، حکم فقهی صادر شده از سوی مرجعیت شیعه و نیز سخنرانی‌ها و اقدامات پیگیرانه روحانیت بومی، از جایگاهی برخوردار نیست!

مسلمان اقدام می‌کردند، پرداختند. این اقدامات بدون همیاری علمای دینی و بسیج متدینان از سوی آنان، هیچ‌گاه امکانپذیر نبود. علمایی همچون حاج‌قاسم چلبی، شیخ عالی چلبی، میرسعید آغا و شهید بهلول بهجت افندی، در این قیام‌ها نقش مستقیم داشتند، که باز هم هیچ اشاره‌ای

به این مسئله نمی‌شود! در همین راستا، گاه در روایت‌های ظاهری که عین عبارت نیز نقل شده است، تحریف‌های معنوی انجام می‌یابد. در بخشی از کتاب- که به تغییر و تحولات اوایل قرن بیستم می‌پردازد- بخشی از بیانیه حزب مساوات درباره جنگ بالکان، که عثمانی و روسیه در آن در مقابل هم بودند، نقل شده است، که منتشر کنندگان بیانیه‌از «هم‌دینان» خود دفاع کرده‌اند ولی در مطلب توضیحی پیش از آن، از دفاع از «هم‌زبانان» سخن رفته است!

دیگر جلوه‌های این حذفیات را، می‌توان در روایت کتاب از انقلاب مشروطیت دید. در این روایت، انقلاب مشروطیت حرکتی است، که از سوی طبقه بورژوازی علیه ظلم‌های طبقه حاکمه صورت می‌گیرد و در نهایت نیز، با مداخله امپریالیست‌های خارجی به شکست می‌انجامد، بی‌آن که اشاره‌ای به زمینه‌های فکری و اجتماعی این انقلاب شود. در تمام طول درس نیز، هیچ اشاره‌ای به اعلامیه‌ها و رهبری‌های علمانی می‌شود و در یک مورد که نویسندگان مجبور به بازگویی شهادت تغه‌الاسلام و چندین روحانی همراه او هستند، فقط از تقالاسلام به منزله روحانی یاد می‌کنند و به سایر افراد اشاره‌ای نمی‌کنند!

■ **غلبه نگاه چپ مارکسیستی**

اگرچه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن فرضیات علمی و فلسفی آنان، در زمینه‌های مختلف علوم اجتماعی، نویسندگان و دانشمندان ساحتهای مختلف علمی، سعی در آزاد ساختن ذهن خود از قیید و بند چند دهه‌ای این فرضیات دارند ولی حقیقت آن است که همچنان تأثیر پررنگ نوع نگاه چپ و دیالکتیکی، در تمام کتاب‌های تاریخ جمهوری آذربایجان باقی است! اگرچه منویان به مکتب تاریخ‌نگاری کمونیستی، با تکیه و تأکید عجیبی، که بر مبنای فلسفه تاریخ خود داشتند، در منگنه تناقض گویی‌ها و خودانکاری‌های متعددی گرفتار آمدند ولی این مکتب به دلیل پیش‌فرض‌های فلسفی‌اش، از نقطه‌قوت توجه به رویداد عموم مردم جامعه، بر اساس میزان درآمد و طبقه اجتماعی آنان می‌کنند طبیعی است که در این نوع نگاه، زمینداران، اشراف و روحانیان که بی‌هیچ شکی باید ملحق به آنان باشند، جزو گروه‌های متغور اجتماعی‌اند، که پرداخته‌است ولی مسئله‌ای از وجود دارد، مفید ماندن در قیود نگاه‌های چپی است، به طوری که در بخش‌های مختلفی از کتاب، نویسندگان بر اساس ذهنیت پیش‌گفته، اقدام به تقسیم‌بندی افراد مختلف جامعه، بر اساس میزان درآمد و طبقه اجتماعی آنان می‌کنند طبیعی است که در این نوع نگاه، زمینداران، اشراف و روحانیان که بی‌هیچ شکی باید ملحق به آنان باشند، جزو گروه‌های متغور اجتماعی‌اند، که ریشه بسیاری از اشتعار‌ها را در خود دارند! در بیشتر کتاب و در هر بخشی پیش از سایر مباحث، در بیشتر حالات، و بیش از همه آنها به مباحث اقتصادی، کیفیت و وضعیت صنایع آن محدوده زمانی یا مکانی، اهمیت تولیدات کشاورزی و صنایع دستی، وضعیت مالی ملت زمین‌ها و وضعیت پرداخت مالیات‌ها، توجه می‌شود. گاه حتی نویسندگان، وفاداری خود به سیر سلسله‌وار کرات در جوامع بشری نظر به کمونیستی، وقادر مانده و از جمله شرایط لازم برای تشکیل ملت گاه، «به وجود آمدن طبقه بورژوا و کارگر» می‌دانند.

■ **نارسایی سیستماتیک در پرداخت نگاه تاریخی**

با توجه به اصول استفاده شده در کتاب، با حرکت به جلو در سیر مطالب آن، خواننده متوجه خواهد شد که در برخی مواقع، کلیت چیدمان اثر به گونه‌ای است که نویسندگان مجبور به برخورد جزئیات و تحریفات می‌شوند. در ادامه خود می‌بینیم که در هر دو حالت، نارسایی نظام ارائه مطالب است، مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۱- **تخصیص بلاوجه**

با توجه به مبنایی که در این کتاب در پیش گرفته شده و آن بی‌توجهی و تجاهل تمام و کمال نسبت به پیشینه تاریخی منطقه آذربایجان، در وابستگی به ایران به منزله جزئی از کلیت کشورمان است، توضیحات و تحریفات می‌شوند. در ادامه خود می‌بینیم که در هر دو حالت، نارسایی نظام ارائه مطالب است، مورد اشاره قرار می‌گیرد.

و آنها به منطقه آذربایجان تخصیص می‌یابند، بی‌آن که وجه و علتی وجود داشته باشد. برای مثال، قیام و نهضت تنباکو- که در نهضت ملی و فراگیر بودن آن شکی نیست- در این کتاب به نوعی تبیین شده است، که گویا بارقه‌های این قیام، ابتدا در تبریز به وقوع پیوسته و پس از آن به سایر شهرهای ایران سرایت کرده است! این وضعیت را در مسئله باییت، که با آب و تاب قابل توجهی نیز مورد نقل قرار گرفته است، می‌بینیم. همان‌طور که واضح است، مسئله باییت و بهائیت جزو مسائلی بودند، که تمام ایران را تحت تأثیر قرار دادند ولی در کتاب حاضر، مسئله باییت به نوعی که مسئله مختص به آذربایجان بوده، مورد اشاره قرار گرفته است. مسئله دیگری که در موضوع باییت، در کتاب حاضر جلب توجه می‌کند، موضع طرفدارانه و طبقاتی نویسندگان، نسبت به این فرقه است. بیشتر طرفداران باییت کشاورزان، کارگران، اقشار محروم و طبقه پایین‌تر از روحانیان و بازاریان هستند، که مرانده و فداکارانه در راه دفاع از عقاید خویش، پیکار می‌کنند و مخالفان‌شان تاجار، ثروتمندان و روحانیان بلندپایه هستند. این فرقه موجب بیداری عمومی در مردم می‌شود و زمینه لازم را، برای گسترش مبارزات علیه حکومت مرکزی فراهم می‌آورد.

۲- **تلاش برای نادیده گرفتن زبان فارسی و نقش آن**

یکی از نقایص سیستمی این اثر، در محل بحث‌های فرهنگی و اقدامات روشنفکری، بروز می‌یابد. در مطالعه تاریخ ایران، زبان فارسی در طول تاریخ، به منزله زبان ملی کشور- که تمام اتبلاع ایرانی از آن، برای ارائه مطالب و مفاهیم منظور خود، در سطح ملی بهره‌برداری می‌کرده‌اند- مطرح بوده است و در آن شکی نیست. منطقه آذربایجان نیز، از این قاعده مستثنی نیست و اتفاقاً از جمله مناطقی است، که در طول تاریخ ادبیات فارسی، چهره‌های درخشانی را تقدیم ادبیات ملی ایران کرده و در دوره معاصر نیز، نقطه آغازین نهضت تجدد در زبان معیار ملی بوده است ولی در کتاب حاضر، با توجه به پیش‌فرض‌های گفته شده، که آذربایجان برای خود داشته است، نویسندگان در محصه چگونگی توضیح وضع فرهنگ قفقاز و نیز آذربایجان ایران می‌مانند! در بخشی که درباره وضعیت فرهنگی آذربایجان جنوبی بحث می‌کند، بزرگ‌ترین مانع را در مسیر شکل‌گیری فرهنگ ملی در آذربایجان، زبان فارسی معرفی می‌کنند: «نقطه ضعف آذربایجان جنوبی در فرآیند شکل فرهنگ ملی، که در شرایط متفاوت از آذربایجان شمالی بود، باقی ماندن در سنت زبان فارسی بود. سسل جدیدی از روشنفکران که در حال شکل‌گیری بودند، هم زبان آذربایجانی و هم فارسی را می‌دانستند. در اکثر شاخه‌های فرهنگی (به استثنای ادبیات عامیانه و شعر) زبان فارسی، زبان حاکم به شمار می‌آمد. حتی افرادی که بسیاری از سال‌های عمر خود را در خارج از مرزهای ایران، در مصر، ترکیه و قفقاز جنوبی سیر می‌کرده بودند نیز (مانند آرزین‌العابدین) مراغه‌ای و آبدالرحیم) آطلبوف) در زبان فارسی، به نوشتن می‌پرداختند. با ماندن سنت فارسی‌نگاری، موقعیت روشنفکران آذربایجانی تضعیف شد و در توسعه فرهنگ ملی، با مانع روبه‌رو می‌گشتند. با وجود اعتراف وادیر رسمی دولت ایران، مبنی بر این که زبان آذربایجانی نیز، همچون زبان فارسی زبان رسمی می‌باشد اما تحصیل به زبان فارسی انجام می‌یافت!…»

سؤال اینجاست، در کدام یک از دوایر کوچک‌ومی یا قوانین ملی، زبان آذربایجانی به منزله زبان ملی معرفی شده است! این پرسشی است که نویسندگان باید پاسخگوئی آن باشند. حقیقت آن است که در کنار زبان فارسی- که زبان علمی و مدنیه منطقه تمدنی ایرانی محسوب می‌شد- در مناطق آذری زبان نیز، زبان آذربایجانی به منزله زبان شعر و احساسات و نیز بیان اندیشه‌های بومی و عامی، همواره مورد استفاده قرار گرفته است و در طول تاریخ نیز، هیچ‌گاه بین این دو زبان، نه تعارض و نه تساقی و وجود نداشته است ولی مسئله‌ای که نویسندگان با لایقیدی از کنار آن عبور و چشم پوشی می‌کنند این است که اگر ما بپذیریم که پس از دو نیم شدن کشور آذربایجان تاریخی (!)، به سبب این که مردم آذربایجان تحت حکومت فارس‌ها قرار گرفتند، زبان فارسی عمومیت یافت، پس چرا در آذربایجان شمالی، که به دست روس‌ها افتاده بود هم، زبان فارسی رونق داشت؟ به طوری که در طول کتاب، نویسندگان مجبورند عناوین کتاب‌ها، گروه‌ها و انجمن‌ها را- که عموماً فارسی است- در حاشیه صفحات، با درون متن داخل پرازنتر ترجمه و ابضاح کنند؟ چرا تمام نویسندگان در طول تاریخ آذربایجان، بیشتر کتاب‌های علمی خود را، به زبانی غیر از زبان رسمی کشور آذربایجان (!) نوشته‌اند و حتی بر اساس اسامی گفته خود، عباسقلی آغا باکیخان در لایحه پیشنهادی خود به حکومت روس درباره مدارس جدید، به آموزش زبان فارسی هم اشاره کرده است؟ طبیعی است که در یک دستگاه منطقی که هست و صورتی فاسد دارد، حتی مواد صحیح نیز منتج نخواهد بود. از همین رو در ادامه مطلب، نویسندگان برای گناه انجام نایافته، در پی «مقصر» و گناهکار می‌گردند: «در حفظ سنت فارسی‌نگاری، در حد معینی مقصر خود همین روشنفکران آذربایجانی بودند. آنان همچون آذربایجان شمالی، برای زبان حاکم شدن زبان مادری در ادبیات روزنامه‌نگاری، مبارزه به یوانه انجام نداده و از خود ضعف نشان می‌دادند!»